

هویت «منطق علوم انسانی اسلامی» و مسائل پیرامونی آن

رمضان علی تبار*

چکیده

«منطق علوم انسانی اسلامی» به مثابه دستگاه روشی، دارای مباحث و مسائل درونی و بیرونی فراوانی است. مسائل درونی آن، ناظر به مباحث روش و قواعد روشی است و مسائل بیرونی و پیرامونی آن، از سنخ فلسفه مضاف می‌باشد. این مسائل عبارت‌اند از: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی آن دانش (منطق علوم انسانی)، غرض و غایت، موضوع، قلمرو و... این نوع مباحث از مسائل و اجزاء دانش به شمار نمی‌رود؛ بلکه از سنخ مسائل پیشینی و فلسفی‌اند که به نوعی شناسنامه آن نیز به شمار می‌رود؛ لذا از لحاظ اهمیت و اولویت زمانی، بر سایر مسائل درونی این حوزه، برتری و تقدم دارد. این مقاله، به عناصر رکنی و غیررکنی «منطق علوم انسانی اسلامی»، نظیر چیستی منطق علوم انسانی (هویت معرفتی)، امکان، موضوع، ساختار معرفتی، اهمیت و ضرورت، غایت، نسبت و مناسبات آن با علوم و حوزه‌های معرفتی مرتبط (پیش‌نیازها، هم‌نیازها و پس‌نیازها) می‌پردازد که هم‌نما و شمای کلی از آن ارائه می‌دهد و هم به مثابه دستگاه روش‌گانی و چارچوب نظری است که با تکمیل آن، این قابلیت را دارد که مبنای تحقیقات بعدی در این زمینه قرار گیرد.

واژگان کلیدی: علوم انسانی اسلامی، روش، روش‌شناسی، منطق علوم انسانی.

مقدمه

سخن‌گفتن از هویت معرفتی یک دانش، محورها و مسائل مختلفی نظیر تعریف، غرض و غایت، موضوع، روش علم و... را شامل می‌شود. «منطق علوم انسانی اسلامی» نیز به مثابه دانش (Science) یا دانشواره (Pseudoscience) از این امر، مستثنی نیست و در دو سطح می‌توان پیرامون آن سخن گفت؛ یکی با نگاه پسینی و دوم از منظر فلسفی و پیشینی. لازمه نگاه پسینی، این است که چنین علمی، تحقق خارجی (پیشینه تاریخی) داشته باشد که رئوس ثمانیه علم، معمولاً از این سنخ می‌باشد. نگاه پسینی درباره «منطق علوم انسانی اسلامی» صدق نمی‌کند؛ زیرا تاکنون چنین دانشی تولید نشده است؛ لذا تنها با نگاه فلسفی و پیشینی و با بهره‌گیری از مبانی و مفروضات موجود، می‌توان درباره آن به عنوان دستگاه روش‌گانی (The Methodological System) سخن گفت. این‌گونه پژوهش در باب «منطق علوم انسانی»، از سنخ مطالعاتی پیشینی و نوعی نظریه مبنا یا پشتیبان، محسوب می‌شود. این مسئله هم نما و نقشه کلی (Generalschema) «منطق علوم انسانی اسلامی» را ارائه می‌دهد و هم به مثابه «چارچوب نظری»، نقش فلسفه پشتیبان را برای تحقیقات بعدی و مسائل درونی آن، بازی می‌کند. محورها و ارکان مسائل مهم درباره «منطق علوم انسانی» عبارت‌اند از: هویت معرفتی منطق علوم انسانی، امکان، موضوع، ساختار معرفتی، اهمیت و ضرورت، غایت، پیش‌نیازها، هم‌نیازها و پس‌نیازهای آن.

واژه «روش» معادل واژه یونانی 'Method' و واژه عربی «منهج» به معنای «راه»، «شیوه» یا روال منطقی است. این اصطلاح هم به خود «راه» اشاره دارد و هم به قواعد و ابزارهای لازم برای رسیدن به هدف و مقصد. روش علم عبارت است از: فرایند اکتشاف و تولید نظریه‌ها و گزاره‌های علمی و معرفتی از منابع معتبر. بر این اساس روش علوم انسانی، هم به خود «راه» تحقق این علوم، اشاره دارد و هم به قواعد و ابزارهای لازم برای حل مسائل آن؛ بنابراین در یک تعریف عام و کلی می‌توان گفت، «روش علوم انسانی اسلامی»، به معنای فرایند شناخت یا توصیف واقعیت کنش انسانی

است؛ به عبارت دیگر، «روش علوم انسانی اسلامی»، عبارت است از: سازوکار و راه کشف، تولید و توجیه علوم انسانی اسلامی از منابع معتبر و شیوه سنجش آن. این تعریف، شامل مجموعه قواعد، ابزارها، فنون و راه‌هایی است که انسان را هنگام بررسی و پژوهش، به کشف مجهولات در حوزه علوم و مسائل انسانی، هدایت می‌کند (ر.ک: ساروخانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴).

از دیگر مفاهیم، واژه «منطق» و «روش‌شناسی» است. مراد از منطق در این مقاله، معنای مصطلح آن (دانش منطق) و حتی «روش علم» هم نیست؛ بلکه شامل مبانی، مفروضات و لایه‌های زیرین تا «روش‌شناسی» است که از آن به «دستگاه روش‌گانی» تعبیر می‌شود (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹، ص ۳۵). به مطالعه روش در زبان فارسی، «روش‌شناسی»، در عربی «منهجیة» و در انگلیسی 'Methodology' می‌گویند (See: Borchert, 2006, V.6, p.490/ Rosenberg, 2005, pp.147 & 199).

منطق علم، به معنای بهره‌گیری از مبانی و مبادی در تولید نظریه روش (تعامل مبانی و نظریه) و همزمان، بررسی و مطالعه انتقادی مکاتب، مبانی و روش‌های موجود، جهت نیل به روش مطلوب می‌باشد. روش‌شناسی با نگاهی فراتر و از نگاه بیرونی به روش‌های موجود علوم می‌پردازد. موضوع روش‌شناسی، روش‌هاست. روش‌شناسی علوم انسانی، به مطالعه روش‌های علوم انسانی، مقایسه و یافتن محدودیت‌ها و نقاط ضعف و قوت آنها و همچنین ارائه روش جدید می‌پردازد. «فلسفه علوم انسانی» درباره چستی علوم انسانی، اعتبار علوم انسانی، مبانی و منابع آن، روش‌شناسی، فرایند و تطور علوم انسانی بحث می‌کند؛ بنا بر این، رابطه فلسفه علوم انسانی با منطق علوم انسانی، از سنخ عام و خاص مطلق می‌باشد. یکی از رسالت‌های فلسفه علوم انسانی، بررسی نقادانه روش‌های علوم انسانی و تجویز روش مطلوب است و در نتیجه، روش‌شناسی علوم انسانی، شاخه‌ای از فلسفه علوم انسانی و از کلان‌مسائل آن می‌باشد که می‌توان از آن به فلسفه روش‌شناسی نیز تعبیر نمود؛ لذا روش‌شناسی علوم انسانی از فلسفه علوم انسانی تغذیه می‌کند؛ زیرا شناخت مبادی مؤثر بر منطق علوم انسانی اسلامی بر عهده

فلسفه علوم انسانی است (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۹۴، ص ۳۶-۳۷).

مراد از علوم انسانی، علمی است که درباره کنش‌های انسان- اعم از فردی و اجتماعی-، مبادی، آثار و پیامدهای آن بحث می‌کند (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۶۱). این تعریف شامل علوم انسانی اجتماعی و غیراجتماعی می‌شود. بر این اساس، علمی نظیر فلسفه و متافیزیک ذیل علوم انسانی قرار ندارند؛ بلکه از سنخ حکمت نظری‌اند؛ زیرا فلسفه از احکام عام موجودات بحث می‌کند و علوم انسانی از احکام موجودات خاص؛ یعنی احکام موجوداتی که نوعاً با اراده انسان ایجاد می‌شوند.* موضوع فلسفه، اصل وجود و هستی است که از این جهت وامدار اراده و آگاهی انسان نیست. بر اساس تعریف برگزیده، مهم‌ترین رشته‌های علوم انسانی (اعم از علوم اجتماعی و رفتاری) عبارت‌اند از: علوم سیاسی، مدیریت، حقوق، علوم اقتصادی، علوم ارتباطات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مطالعات زنان، علوم تربیتی، ادبیات و برخی دانش‌های بینارشته‌ای مرتبط با مسائل انسانی.

الف) محورهای پیرامونی «منطق علوم انسانی»

۱. هویت معرفتی «منطق علوم انسانی اسلامی»

برای تعیین هویت معرفتی منطق علوم انسانی به مسائل مختلفی باید پاسخ گفت از جمله اینکه آیا منطق علوم انسانی، یک دانش است یا رشته‌ای از یک دانش؟ آیا از سنخ فلسفه مضاف به علوم است یا امور و حقایق، یا برشی از یک فلسفه مضاف؟ آیا منطق علوم انسانی، از دانش‌های بینارشته‌ای است یا فرارشته‌ای؟ و یا...؟

«منطق علوم انسانی اسلامی»، از سنخ فلسفه مضاف و ذیل فلسفه علوم انسانی قرار

* با توجه به توضیح ابتدای پاراگراف، در علوم انسانی از کنش انسان، مبادی، آثار و پیامدهای آن بحث می‌شود؛ به عبارت دیگر، هر چند موضوع علوم انسانی، از سنخ امور ارادی است، اما از مبادی کنش و پیامدها که امری غیرارادی‌اند نیز بحث می‌شود؛ زیرا کنش انسانی، موضوع بی‌واسطه علوم انسانی است؛ اما با یک واسطه، درباره مبادی و پیامدهای آن نیز بحث می‌شود؛ مبادی و کنش‌هایی که به ظاهر غیراختیاری‌اند، اما بی‌ربط با امور اختیاری نیستند.

دارد؛ از این رو به عنوان بخشی از فلسفه علوم انسانی، از سنخ فلسفه مضاف به علوم می‌باشد و به لحاظ اینکه ناظر به مشترکات روشی رشته‌های مختلف علوم انسانی است، از دانش‌های فرارشته‌ای و بینارشته‌ای محسوب می‌شود. اما نسبت به نظریه‌های درونی، نوعی دستگاه روش‌گانی به شمار می‌رود؛ بنا بر این، مسئله اصلی آن، ارایه نظریه روش و در نهایت نیل به منطق مطلوب می‌باشد.

توضیح اینکه منطق علوم انسانی، از نگاه پسینی به روش‌های علوم انسانی موجود و از نگاه پیشینی به بایسته‌ها و الزامات روش مطلوب می‌پردازد. روش‌شناسی علوم انسانی به معنای پسینی آن، متأخر از دانش علوم انسانی و روش‌های آن و ناظر به مسیر تولید آنها است؛ لذا روش‌شناسی علوم انسانی به این معنا، متأخر از روش می‌باشد (پارسانیا، ۱۳۸۸، ص ۳۹-۵۳). «روش‌شناسی» به معنای تحلیل و بررسی روش‌های گوناگون و مقایسه آنها و یافتن محدودیت‌ها و نقاط ضعف و قوت هر یک و ارائه نظریه پشتیبان برای روش و در نهایت تولید روش مطلوب است؛ از این رو منطق علوم انسانی، زیرمجموعه فلسفه علوم انسانی (دانش درجه دوم) و نظریه بنیادین روش‌شناختی (دستگاه روش‌گانی) است و نباید آن را با روشی که صرفاً به تکنیک‌ها و ابزارهای جمع‌آوری مربوط است، معادل گرفت.* با توجه به فرایند طبیعی تولید علم-

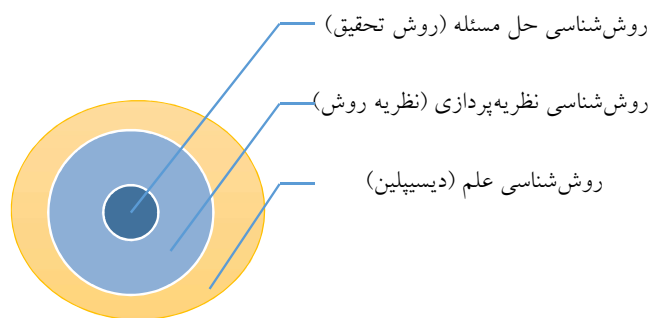
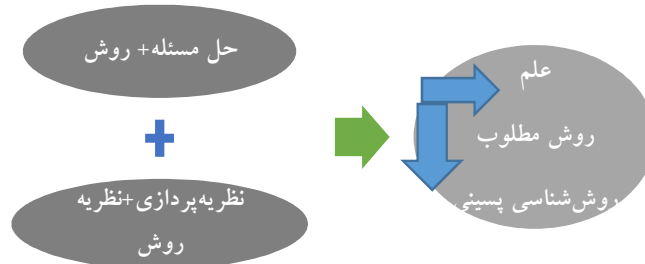
* منطق علوم انسانی، غیر از روش، فن یا مهارت تحقیق در علوم انسانی است. آنچه در علوم انسانی از آن به عنوان روش‌شناسی یا منطق علم نام می‌بریم، بیشتر از آنکه مهارت یا شیوه‌های گوناگون برای تحقیق و پژوهش (روش تحقیق) یا در روش‌شناسی یک رشته باشد، از سنخ رویکرد روش‌شناختی و یا کلان‌دستگاه روش‌گانی می‌باشد. منطق علوم انسانی به این معنا، ذیل پارادایم، مبانی و کلان‌نظریه‌ها قرار دارد و بر اساس آن، لایه‌ها و ساحت‌های مختلف روش حتی روش‌های خرد، شکل خواهد گرفت. رابطه لایه‌های مختلف، یک‌طرفه یا یک‌سویه نیست؛ بلکه تعامل دوسویه و رفت‌وبرگشتی در آنها حاکم است. محقق علوم انسانی، در حل مسئله خرد، نه تنها به روش‌های خرد و نظریه‌های مرتبط توجه دارد، بلکه هیچ‌گاه از پارادایم و مبانی حاکم نیز غفلت نمی‌کند؛ همان‌گونه که در منطق علوم انسانی نیز به‌مثابه دستگاه روش‌گانی، ضمن عنایت به زیرین‌ترین لایه معرفتی (سطح پارادایم و مبانی)، به لایه‌های روبین نیز توجه دارد. بر این اساس، منطق مطلوب باید واجد ویژگی‌های جامعیت (فراگیر) و مانعیت

به ترتیب حل مسئله، نظریه (نظریه‌پردازی) و تولید علم (دستگاه معرفتی) - همزمان با زایش مسئله و اقدامات برای حل آن، هم مسائل فلسفی مرتبط به آن - خودآگاه یا ناخودآگاه - زاده می‌شود و هم روش یا روش‌های حل مسئله یادشده، مورد توجه و استفاده قرار می‌گیرد. این مراحل، از سنخ درجه اول و توسط عالم مربوطه، صورت می‌پذیرد. عالم مربوطه نیز نظریه روش را از فیلسوف آن علم اخذ می‌کند و فیلسوف آن علم نیز نظریه مبنا را از نظریه بنیادین روش عام در فلسفه علوم انسانی می‌گیرد. بنا بر این، مراد از روش در گام نخست، همان روش حل مسئله است نه روش علم یا روش نظریه‌پردازی. البته در مطالعه و حل مسئله با بهره‌گیری از نظریه مبنا، به نظریه جدیدی می‌رسد؛ از این رو روش نظریه‌پردازی با روش حل مسئله متفاوت خواهد بود. با تجمیع مسائل و نظریه‌های مختلف تحت یک موضوع، علم (دیسپلین) شکل خواهد گرفت. روش علوم انسانی به تبع مراحل یادشده، دارای سطوح سه‌گانه بوده و به موازات تحول علم، تولید و متحول خواهد شد. ضمناً تمام این مراحل و فرایند، مدیریت‌پذیر نیز می‌باشد.

با این بیان، به دو دسته روش‌شناسی خواهیم رسید: روش‌شناسی پیشینی (فلسفی) و روش‌شناسی پسینی و تفصیلی. روش‌شناسی که پیش از تحقق و تکون علوم انسانی، تولید می‌شود، روش‌شناسی فلسفی و انتزاعی است که هم پیشینی به معنای زمانی است و هم پیشینی به معنای منطقی آن. روش‌شناسی پیشینی - به هردو معنا - در علوم انسانی، به عنوان نظریه روش‌شناختی در ذیل پارادایم، به عناصر و مؤلفه‌های آن؛ نظیر مبانی،

نیز باشد و در این زمینه، مبری از هرگونه موارد نقص و نقض باشد؛ به عبارت دیگر منطق مطلوب باید از کلان‌ترین مباحث دانشی تا پایین‌ترین لایه‌های دیسپلینی - رشته‌های مختلف - را نشان دهد. از بایدهای منطق مطلوب این است که باید نحوه اشراف به دیسپلین‌ها و حل مسائل آنها با نگاه اسلامی را نشان دهد و این فرایند از پارادایم‌های هر علم شروع می‌شود و با رسیدن به کلان‌نظریه‌ها و از آن به نظریه‌های بعدی تا مرحله روش ختم خواهد شد و روش نیز اعم از سطح نظریه‌پردازی، روش حل مسائل و روش پژوهش می‌باشد.

مفروضات، نظریهٔ روش و در نهایت به روش مطلوب می‌رسد و بر اساس آن، می‌توان به حل مسئله یا نظریه‌پردازی اقدام نمود و از این طریق و در فرایندی طبیعی، روش‌شناسی علوم انسانی نیز شکل می‌گیرد که همان مرحلهٔ تفصیلی (پسینی) خواهد بود. در این مرحله، هم علم مورد نظر شکل می‌گیرد و هم روش‌شناسی آن به مثابهٔ دستگاه روش‌گانی، محقق خواهد شد. بنا بر این، تفاوت روش‌شناسی مرحلهٔ نخست-پیش از تولید علم- و مرحلهٔ دوم- پس از تحقق علم- در دو چیز است: یکی تفصیل و عدم تفصیل و دیگری نوع روش‌شناسی از لحاظ توصیفی، انتقادی و توصیه‌ای می‌باشد. خلاصه اینکه منطق علوم انسانی اسلامی از یک طرف به روش‌های علوم انسانی موجود- یعنی بررسی میزان قابلیت و توانمندی روش‌های گوناگون در دستیابی به واقعیت و حقیقت پدیده‌های انسانی و همچنین میزان موفقیت آن در دستیابی به اهداف مورد نظر- می‌پردازد و از سوی دیگر، با بهره‌گیری از پارادایم و مبانی مطلوب، به نظریهٔ روش و از آن طریق، مدل و روش مطلوب را نیز ارائه می‌دهد.



فرایند طبیعی شکل‌گیری علوم و روش‌شناسی آن

۲. امکان منطق علوم انسانی اسلامی به مثابه روش‌شناسی عام و مشترک

منطق علوم انسانی اسلامی در دو سطح قابل بررسی است: سطح عام و مشترک و سطح خاص رشته‌ها؛ به عبارتی، برخی از مسائل روش‌شناختی علوم انسانی، عام و مشترکند و اختصاصی به رشته خاص ندارند؛ و برخی مسائل آن، ناظر به یک رشته خاصی‌اند؛ مثلاً در علم روان‌شناسی، مسائل مربوط به توصیف سنجش‌ها و نظریه‌ها در شکل کلی آن، ناظر به روش‌شناسی عام و مشترک است؛ درحالی‌که مسائل مربوط به توانایی ناظر به توانایی روانی و همچنین، مسائل مربوط به طراحی شاخص‌های عینی توانایی‌های روانی به‌طور خاص، به روش‌شناسی مختص روان‌شناسی اختصاص دارد (ر.ک: بونژه و آردیلا، ۱۳۹۰، ص ۱۷۱).

در اینجا، پرسش این است که آیا در کنار روش‌های مرتبط با رشته‌های علوم انسانی نظیر روش‌شناسی اقتصاد، روش‌شناسی سیاست، روش‌شناسی روان‌شناسی و... روش‌شناسی عام و مشترک هم امکان‌پذیر است؟ آیا می‌توان قبل از تحقق روش‌شناسی اختصاصی، از روش‌شناسی عام و مشترک سخن گفت؟ در صورت امکان، آیا چنین روشی در کنار روش‌شناسی خاص، ضروری است؟ در صورت امکان و ضرورت چنین منطقی، رابطه آن به روش‌شناسی هر کدام از رشته‌های علوم انسانی چیست؟ به اعتقاد نگارنده، هر دو سطح از روش‌شناسی برای علوم انسانی اسلامی، امکان‌پذیر است. روش‌شناسی علوم انسانی در سطح رشته‌ها، امکان‌پذیر است و «ادل دلیل علی امکان الشیء، وقوعه»؛ یعنی وقوع هر چیزی بهترین دلیل بر امکان آن چیز است. این را می‌توان هم نسبت به رشته‌های علوم انسانی موجود و هم رشته‌های مطلوب، نشان داد. توضیح اینکه می‌توان روش‌های علوم انسانی را از جنبه‌های مختلف - منابع، ابزارها، نوع استدلال و... - دسته‌بندی نمود:

در خصوص روش‌های برآمده از منابع معرفتی علوم انسانی، می‌توان به روش‌های مختلف اشاره نمود که هم به مثابه روش عام علوم انسانی مطرح‌اند؛ مثل روش تاریخی، نقلی، فلسفی، شهودی، تجربی و... و هم در خصوص رشته‌های خاص، داوری نمود.

روش‌شناسی به اعتبار نوع استدلال- مثل روش قیاسی، استقرایی، لمّی یا ائی و...- مطرح می‌شود که این معنا از روش، در هر دو سطح- یعنی روش عام و روش خاص- قابل اشاره است.

از لحاظ فن تحقیق نیز روش عام و خاص وجود دارد. اقسام روش علوم انسانی به لحاظ فن گردآوری اطلاعات یا فن تحقیق؛ نظیر روش مشاهده، روش پرسش‌نامه، روش مصاحبه، روش کتابخانه‌ای و... . بیشتر فنون و تکنیک‌های یادشده در یک سطح، اشتراک دارند و از جهتی با قیود، ضوابط و شرایطی در رشته‌های خاص، مطرح می‌شوند.

بر اساس تفکیک مراحل تحقیق نیز می‌توان از هر دو سطح- مشترک و اختصاصی- سخن گفت. مسائل روش‌شناختی در فرایند و مراحل تحقیق در علوم انسانی، عبارت‌اند از: روش مشاهده، طبقه‌بندی مشاهدات، فرضیه‌سازی، آزمایش و تجزیه و تحلیل داده‌ها- به منظور اثبات یا رد فرضیه- و نظایر آن. بر این اساس، فرایند و مراحل روش تحقیق در علوم انسانی عبارت‌اند از: طرح و بیان مسئله یا سؤال مورد نظر، بررسی و ارزیابی اطلاعات موجود، تعیین جامعه مورد مطالعه، تعیین روش جمع‌آوری اطلاعات و اجرای پژوهش، استخراج و جدول‌بندی و محاسبات آماری، تجزیه، تحلیل و تفسیر نتایج و... (رک: جوار شکیان، ۱۳۷۰/ ملکیان، ۱۳۸۰). این مراحل، درباره هر دو سطح مطرح هستند. بحث امکان روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی به عنوان نظریه روش از میان سطوح مختلف، بیشتر به دو مسئله ناظر است، یکی امکان روش‌شناسی عام- یعنی دستگاه روش‌گانی- و دیگری وجه دینی بودن آن؛ زیرا سایر مراحل روش‌شناسی، تابع سطح عام و مشترک است؛ اگر تحقق این سطح با وجه اسلامیت، امکان‌پذیر باشد، سایر سطوح زیرین نیز ممکن و ضروری خواهند بود.

ب) امکان روش عام و مشترک در حوزه علوم انسانی

بالاترین سطح روش، کلان‌روش یا روش بنیادین (نظریه روش) است که از آن به روش عام و مشترک یا «کلان‌دستگاه روش‌گانی» نیز تعبیر می‌کنیم. «کلان‌دستگاه روش‌گانی»

عبارت است از: مجموعه «مبادی» و «مسائل» فرایند و سازکار عام و فراگیر تکون رشته‌های علوم انسانی اسلامی (رشاد، ۱۳۷۹)؛ به عبارت دیگر، مراد از روش در این سطح، شامل مبانی، قواعد، ضوابط و فنون عام و مشترک تمامی رشته‌های علوم انسانی است. این سطح، بیشتر ناظر به روش تولید علم و نظریه در علوم انسانی است. چگونگی تولید نظریه از نوع بنیادین و مشترک است. نظریه‌های بنیادین، ذیل روش‌های بنیادین و پژوهش‌های کاربردی، به وسیله روش‌های کاربردی تحقق پیدا می‌کند (پارسانیا، ۱۳۸۸، ص ۳۹-۵۳) و بر این اساس، روش‌های خرد و کاربردی، مبتنی بر روش‌های کلان و بنیادین شکل خواهند گرفت. روش‌شناسی عام علوم انسانی، نسبت به روش‌های خاص- نظیر روش علم مدیریت، روش علوم سیاسی، روش علم اقتصاد و... به مثابه منطق عام می‌باشد؛ همان‌گونه که علم منطقی- منطق کلاسیک و منطق جدید- دانش آلی، منطق کل و منطق عام برای اصل تفکر و مطلق دانش‌ها می‌باشد.

روش‌شناسی عام و مشترک، هم از لحاظ تاریخی-توصیفی، محقق شده و هم از لحاظ منطقی-فلسفی، امکان‌پذیر است. از منظر تاریخی، آثار و منابع فراوانی در این زمینه وجود دارد که تحت عناوین مختلف به روش‌شناسی عام و مشترک علوم انسانی می‌پردازند؛ نظیر مکاتب سه‌گانه در روش‌شناسی- یعنی روش‌شناسی اثباتی، تفسیری و انتقادی- که از سنخ روش‌شناسی پسینی‌اند. امروزه وقتی از روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی، سخن به میان می‌آید، مراد همان روش‌شناسی پیشینی است؛ زیرا هنوز علوم انسانی اسلامی به معنای واقعی کلمه- نظام‌مند و دیسیپلین- تحقق نیافته است؛ لذا منطق علوم انسانی اسلامی از سنخ نظریه روش یا روش‌شناسی پیشینی و فلسفی خواهد بود. بنا بر این، تفاوت روش‌شناسی مرحله نخست- پیش از تولید علم- و مرحله دوم- پس از تحقق علم- در دو چیز است: یکی تفصیل و عدم تفصیل؛ دیگری نوع روش‌شناسی از لحاظ توصیفی، انتقادی و توصیه‌ای می‌باشد.

با توجه به ویژگی منطق عام و مشترک از یک سو و مبانی و مبادی دینی-معرفتی اسلام- یعنی امکان شناخت انسان و کنش‌های وی از منابع مختلف مثل حس، عقل،

وحی و...- از سوی دیگر، تحقق منطق عام و مشترک در علوم انسانی امکان‌پذیر خواهد بود؛ زیرا در روش‌شناسی عام، بحث از مبانی، مبادی، منابع و ابزارهای معرفتی جهت رسیدن به نظریه‌ی روش در حوزه‌ی علوم انسانی است و تمامی مؤلفه‌ها و ارکان نظریه در منظومه‌ی فکری اسلام موجود می‌باشد که با تحقق آن، روش‌شناسی خاص مربوط به رشته‌های مختلف و همچنین روش‌شناسی کاربردی نیز امکان‌پذیر خواهد بود. در این زمینه تلاش‌هایی نیز صورت گرفته و برخی اندیشمندان اسلامی، بر اساس مبانی و منابع دینی، به روشی رسیدند که بر اساس آن به مطالعه‌ی پدیده‌های انسانی و اجتماعی می‌پردازند (ر.ک: بستان، ۱۳۸۴، ج ۱/ همو، ۱۳۹۲، ج ۲). البته با توجه به تحقق علوم انسانی، تأسیس روش‌شناسی و تحول علوم انسانی به معنای تولید دفعی و در قالب یک پروژه، معنا ندارد؛ بلکه می‌توان در کنار مکاتب موجود و با نگاه انتقادی به آنها، مبانی و قواعد را از منظومه‌ی فکری اسلام استخراج نموده و به مکتب علمی مطلوب و نظریه‌ی مبنا رسید؛ زیرا در مواردی که علمی، تحقق خارجی دارد، به موازات آن، روش و روش‌شناسی نیز متناسب با مکاتب آن علم شکل گرفته است؛ از این رو ابتدا در کنار مکاتب موجود، پارادایم و مکتب فکری را مشخص کنیم و به موازات آن، ضمن نقد و بررسی مکاتب و روش‌شناسی‌های موجود، ابتدا بر اساس منظومه‌ی فکری اسلام، روش‌شناسی عام و مشترک را ارائه کنیم.

۱. امکان روش‌شناسی دینی برای تولید علوم انسانی

از مسائل مهم در بحث امکان منطق علوم انسانی، بحث از امکان دینی‌بودن روش و روش‌شناسی می‌باشد. برخی معتقدند روش و روش‌شناسی، امری خنثی است؛ لذا دینی‌بودن علم از ناحیه‌ی روش، امری بی‌معنا بوده و ممکن نیست؛ زیرا در مقام ثبوت، با روش‌های متنوع و متفاوت روبرو نیستیم؛ بلکه روش واحدی داریم؛ زیرا در مقام ثبوت، روش یا درست است یا نادرست و فرض سومی ندارد تا دینی یا غیردینی داشته باشد (سروش، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹-۲۱۰)؛ درحالی‌که از منظر دینی- دین اسلام- برای تولید علوم انسانی، روش‌های مختلفی وجود دارد و می‌توان ادعا نمود این روش‌ها، از

یک سو، مبتنی و مستند به دین‌اند و از سوی دیگر، خود، یکی از مؤلفه‌های دینی شدن علوم انسانی می‌باشند؛ زیرا یکی از عناصر اساسی در دینی بودن علم، دینی بودن روش آن است. دینی بودن روش، به متغیرهای مختلفی وابسته است که مهم‌ترین آنها، مبادی و مبانی مؤثر بر نظریه است؛ زیرا هیچ نظریه‌ای، بدون پشتوانه مبادی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، امکان تحقق ندارد؛ از این رو در نگاه دینی به‌طور عام، در نگاه اسلامی به‌طور خاص و نگاه شیعی به‌طور اخص، روش‌هایی متناسب با مبانی و مفروضات هست و درون روش‌ها، رویکردهاست و در دل این رویکردها، نظریه‌های گوناگون موجود است و ضمناً در حاشیه هر نظریه، روش‌های مختلفی مطرح می‌شود (پارسا، ۱۳۸۸، ص ۳۹-۵۳). با این بیان، هیچ نظریه‌ای در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه همواره مفروضات و مبادی مختلف- اعم از هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و... در تولید نظریه دخالت تام داشته و در سایه هر نظریه، روش‌شناسی آن نیز شکل می‌یابد. بنا بر این، می‌توان در منظومه فکری اسلام و بر اساس مفروضات دینی و همچنین بر اساس منابع عقل، نقل، وحی، شهود و تجربه، نظریه روش و روش‌شناسی مطلوب را تولید نمود.

ج) موضوع و مسائل «منطق علوم انسانی اسلامی»

هر علمی، دارای موضوعی است که می‌توان محمولاتی را برای اجزاء یا افراد آن اثبات کرد. پیش از پرداختن به طرح و حل مسائل هر علمی، نیاز به شناخت ماهیت و مفهوم موضوع و همچنین شناخت ساختار معرفتی آن می‌باشد. موضوع یک علم عبارت است از: عنوان جامعی که موضوعات مسائل را در بر می‌گیرد (مصباح، ۱۳۶۴، ص ۸۴-۸۸)؛ به عبارت دیگر، موضوع علم عبارت است از: آن چیزی که آن علم درباره آن بحث می‌کند. موضوع علم، محور اساسی مباحث و مسائل آن علم است. موضوع، عامل اتحاد معلومات گوناگونی تحت عنوان یک دانش و افتراق آنها از سایر علوم می‌باشد (ر.ک: هادوی تهرانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۷۰-۳۰۰ / ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵). روش‌شناسی، شناخت شیوه‌های اندیشه و راه‌های تولید علم و دانش در عرصه معرفت بشری است؛ از این رو

موضوع آن، روش علم و معرفت است (پارسانیا، ۱۳۸۳، ص ۱۰). در روش‌شناسی دو کار اساسی صورت می‌گیرد:

اول. مطالعه و تجزیه و تحلیل انتقادی روش‌های موجود؛

دوم. تولید نظریه روش. منطق علوم انسانی نیز دارای موضوع و عنوان جامعی است که موضوعات مسائل را در بر می‌گیرد؛ بنا بر این، موضوع منطق علوم انسانی، روش - اعم از روش‌های موجود و مطلوب - علوم انسانی است. تمامی مباحث مرتبط با «روش‌شناسی» ذیل این موضوع - یعنی روش - قرار دارد که در حقیقت، مسائل روش‌شناسی‌اند.

هر علمی به دنبال کشف مجهولات خاصی می‌گردد که همگی احوال و عوارض یک چیز - یعنی موضوع - هستند. در کشف مجهولات به دنبال اطلاعاتی هستیم تا ما را به معلوم رهنمون شود. این اطلاعات که در حقیقت مواد و پیکره یک علم را تشکیل می‌دهند، همان مسائل علم‌اند؛ بنابراین مسائل هر علم، قضایا و گزاره‌هایی هستند که محمولات آنها، عوارض ذاتیه برای موضوعات علوم یا نوعی از آن یا عوارض ذاتیه آن می‌باشد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵)؛ به عبارت دیگر، مسائل یک علم عبارت است از قضایایی که موضوعات آنها زیر چتر عنوان جامعی - کل یا کلی - قرار می‌گیرند (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۸۴)

مسئله هر علم عبارت است از: قضیه‌ای که رابطه موضوع آن علم را با یکی از عوارض و احکام وی بیان می‌کند؛ از این رو هر علمی دارای مجموعه‌ای از مسائل است که هر مسئله، در بردارنده موضوع، محمول و نسبت است. مسائل منطق علوم انسانی دو دسته‌اند: پیرامسائل - پیراروش - که بحث از فلسفه، پارادایم، مبادی و مبانی نظریه روش می‌باشد؛ و مسائل درونی روش که ناظر به منابع، ابزار، فنون، قواعد، ضوابط و... می‌باشد؛ به عبارت دیگر، مسائل - اعم از مسائل درونی و بیرونی - منطق علوم انسانی عبارت‌اند از: مبادی روش - مبادی تصویری یا چیستی و تعریف روش و مبادی تصدیقیه روش؛ اعم از اصول متعارفه و اصول موضوعه آن؛ قواعد روشی، ضوابط، فنون

بهره‌گیری از روش، فرایندهای روشی، اعتبارسنجی روش و... . این مسائل هم درباره روش‌های موجود مطرح است و هم روش مطلوب.

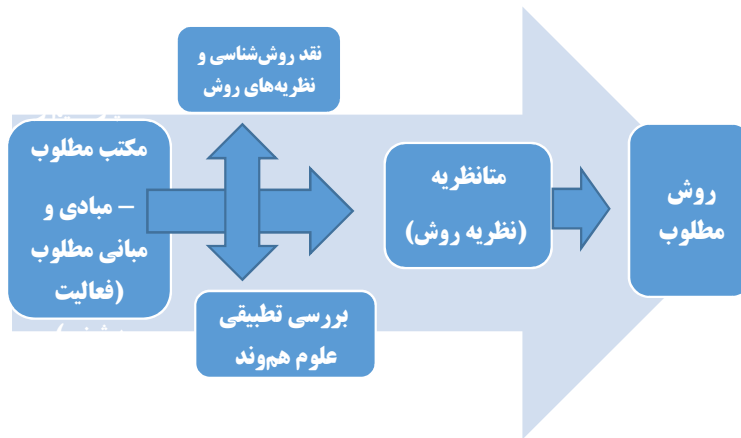
د) ساختار منطق علوم انسانی

مؤلفه‌های منطق علوم انسانی عبارت‌اند از: مؤلفه‌های زیرساختی و روساختی. مؤلفه‌های زیرساختی آن عبارت‌اند از: فلسفه، مبادی، منظومه فکری، مبانی، چارچوب نظری یا نظریه مبنا- متانظریه یا نظریه روش. مراد از مؤلفه‌های روساختی- روبنایی-، موضوع و مسائل مربوط به روش‌شناسی می‌باشد که از سنخ عناصر درونی‌اند. مسائل درونی روش مطلوب عبارت‌اند از: اصول و قواعد روشی، منابع و ابزارهای کسب معرفت در سطوح مختلف علم- سطح حل مسئله، نظریه‌پردازی و تحقق علم.

منطق علوم انسانی، افزون بر توصیف و نقد و بررسی روش‌شناسی‌های موجود- نقد فلسفه، پارادایم، مبادی، مبانی، اهداف، کارکردها و...- الگوی روش‌شناختی مطلوب را نیز توصیه و ارائه می‌کند. ساختار منطق علوم انسانی در حقیقت، آینه تمام‌نمای عناصر درونی و بیرونی آن است؛ از این رو مباحث زیربنایی و روبنایی را شامل می‌شود. عناصر زیربنایی- زیرساخت‌های- منطق علوم انسانی عبارت‌اند از: پارادایم- منظومه فکری= مبادی، مبانی، نظریه روش و... . مباحث روبنایی عبارت‌اند از: مسائل ناظر به روش علوم انسانی؛ لذا منطق علوم انسانی را می‌توان در چند گام و محور کلی طبقه‌بندی نمود:

- ۱) تدوین و معرفی پارادایم، مبادی و مبانی مطلوب به عنوان نگرش پیشینی؛
- ۲) تولید متاروش و نظریه روش به عنوان فعالیت پیشینی؛
- ۳) نقد و بررسی روش‌های موجود به عنوان فعالیتی پسینی؛
- ۴) بررسی تطبیقی علوم هم‌وند به عنوان فعالیت پسینی؛*
- ۵) ارائه روش مطلوب به عنوان فعالیت پیشینی.

* مراد از علوم «هم‌وند»، علوم‌اند که از سنخ روش می‌باشند؛ نظیر علم اصول فقه، روش تفسیر، روش اجتهاد، روش فهم دین، روش علوم طبیعی و... .



منطق علوم انسانی، به مثابه دستگاه روش‌گانی، دارای ساختاری معرفتی است. مراد از ساختار معرفتی، اعم از عناصر و مؤلفه‌های زیربنایی و روبنایی و مؤلفه‌های درونی است. مؤلفه‌ها در کنار هم و به صورت شبکه‌ای، یک ساختار معنادار را تشکیل می‌دهند. با توجه به عوامل و مؤلفه‌های یادشده، ساختار معرفتی منطق علوم انسانی را می‌توان به نحو زیر سامان داد:

۱. عوامل و عناصر پیشینی

(۱) حکمت الهی (کلان‌نگرش)؛

(۲) پارادایم و مکتب؛

(۳) مبانی و مبادی مطلوب:

❖ مبادی معرفت‌شناختی شامل جایگاه منابع معرفتی نظیر

کتاب، سنت، عقل، فطرت، حس و تجربه و...؛

❖ مبادی هستی‌شناختی؛

❖ مبادی جهان‌شناختی؛

❖ مبادی خداشناختی؛

❖ مبادی انسان‌شناختی؛

❖ مبادی دین‌شناختی؛

❖ مبادی ارزش‌شناختی؛

❖ مبادی جامعه‌شناختی؛

❖ مبادی موضوع‌شناختی و...؛

۲. نقد و بررسی مکاتب و نظریه‌های روشی (موجود)

(۱) نقد مکاتب و پارادایم‌های موجود- مانند پوزیتیویستی، تفسیری، انتقادی و...؛

(۲) نقد روش‌های موجود- همچون روش‌های کمی، کیفی، تجربی، نقلی، عقلی و... همچنین نظریه‌ها، فرایندها، ابزارها و...؛

(۳) بررسی تطبیقی علوم هم‌وند.

۳. نظریه روش و دستگاه روش‌گانی مطلوب و...

(۱) منطق تولید علوم انسانی؛

(۲) منطق کاربست «روش»؛

(۳) منطق درستی‌آزمایی «روش»؛

(۴) منطق کارآمدی‌سنجی «روش».

۴. اهمیت و ضرورت منطق علوم انسانی

در حوزه «منطق علوم انسانی»، مباحث و مسائل مختلفی وجود دارد که نسبت به ضرورت و اهمیت هر یک از آنها جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست؛ مسائلی نظیر روش‌های کشف و داوری نظریه‌ها در حوزه علوم انسانی و همچنین فرایندها، اصول و راهبردهای عام و خاص، از مرحله نظریه‌پردازی تا حل مسئله و نظایر آن. در ارائه و تولید منطق مطلوب، ضمن معرفی پارادایم و مبانی مطلوب، مطالعه انتقادی مکاتب فلسفی و فلسفه علم و همچنین نقد روش‌های موجود، نقش کلیدی دارد (ر.ک: حقیقت، ۱۳۸۵، ص ۶۲)؛ زیرا با توجه به آسیب‌های علوم انسانی به‌ویژه از ناحیه روش و فلسفه روش، ضرورت منطق علوم انسانی اسلامی را دو چندان می‌کند؛ زیرا علوم انسانی موجود، محصول مبانی و روش‌هایی است که منشأ و سرچشمه انواع آسیب‌هاست.

آسیب‌های موجود در علوم انسانی تا حد زیادی معلول روش‌شناسی آنهاست. کشف و شناخت این آسیب‌ها و همچنین تولید علوم انسانی مطلوب، مرهون روش‌شناسی مطلوب و متناسب می‌باشد.

۵. غایات و اهداف «منطق علوم انسانی اسلامی»

اهداف در علوم به دو کلی و جزئی قابل تقسیم‌اند. اهداف کلی، ناظر به نقطه‌نهایی و پایانی نیز می‌باشد که از آن به هدف نهایی نیز اطلاق می‌شود؛ اهداف جزئی، نقشه‌ای برای رسیدن گام به گام به هدف کلی است؛ از این رو به این دسته، اهداف متوسط نیز گفته می‌شود. منطق علوم انسانی نیز از این امر مستثنی نبوده و دارای اهداف کلی و جزئی است. هدف کلی آن عبارت است از: ارائه مدل روشی مطلوب جهت تولید علوم انسانی اسلامی؛ اهداف جزئی و متوسط آن نیز عبارت است از: مضبوط‌ساختن برابند روش‌شناختی مبانی پایه در تولید علوم انسانی به صورت قواعد و ضوابط مشخص. تعیین مبادی و مبانی پایه، بر عهده فلسفه، معرفت‌شناسی، فلسفه علوم انسانی و... است؛ ساختن و پرداختن کارکردهای روش‌شناختی مبادی به صورت قواعد و ضوابط، کار منطق علوم انسانی است و به کار بستن قواعد و ضوابطی که منطق علوم انسانی سامان داده است، وظیفه رشته‌های مختلف علوم انسانی است.

رسالت دیگر منطق علوم انسانی، افزون بر شناسایی عوامل مؤثر و بایسته، جلوگیری از دخالت عوامل مخل در روش‌شناسی است (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹، ص ۸۴)؛ به عبارت دیگر، منطق علوم انسانی اسلامی چند هدف را دنبال می‌کند که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از: شناسایی و نقد مکاتب روش‌شناختی و روش‌های موجود علوم انسانی و بعضاً- در صورت امکان- تهذیب آنها. این هدف بیشتر جنبه انتقادی دارد؛ زیرا یکی از رسالت‌های روش‌شناسی، بررسی میزان قابلیت و توانمندی روش‌های موجود در دستیابی به واقعیت و حقیقت پدیده‌های مورد مطالعه و همچنین میزان موفقیت آن در دستیابی به اهداف مورد نظر به‌ویژه هدف اصلی و نهایی است و هدف نهایی منطق علوم انسانی اسلامی، روش مطلوب، جهت تولید علوم انسانی اسلامی است.

۶. نسبت و مناسبات منطق علوم انسانی با علوم مرتبط

منطق علوم انسانی با سه دسته دانش، در ارتباط است:

برخی علوم - نظیر فلسفه، منطق، فلسفه علم، فلسفه علوم انسانی اسلامی - نسبت به منطق علوم انسانی، نقش پایه و مبنا دارند و منطق علوم انسانی از آن تغذیه می‌کند؛ از این رو «پیش‌نیاز»^{*} منطق علوم انسانی نیز به حساب می‌آیند.

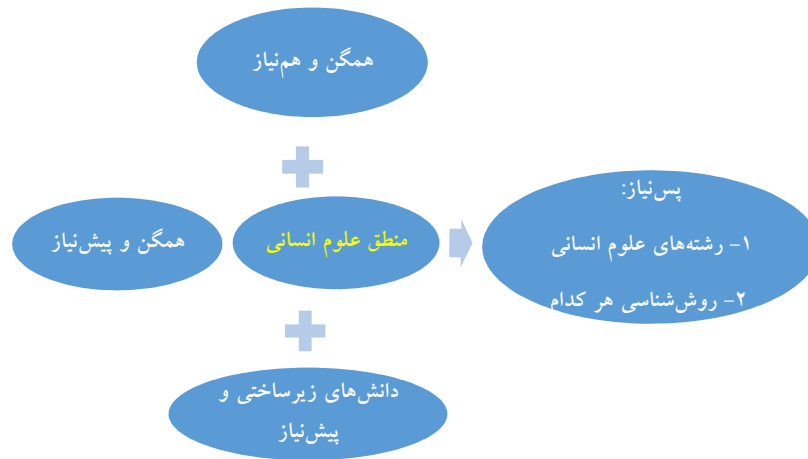
برخی دیگر از دانش‌ها و حوزه‌های معرفتی از سنخ روشن‌اند که از آن به دانش‌های همگن و هم‌تراز یا هم‌سنخ اطلاق می‌شود و به نوعی «هم‌نیاز»^{**} منطق علوم انسانی محسوب می‌شوند. هرمنوتیک، روش‌شناسی‌های موجود و نظایر آن از سنخ دانش‌های هم‌عرض و هم‌سنخ‌اند.

دسته سوم در حقیقت محصول منطق علوم انسانی‌اند؛ از این رو منطق علوم انسانی، نقش «پس‌نیاز»^{***} برای این علوم دارد. تمامی رشته‌های علوم انسانی - در سه سطح مسئله، نظریه و نظام دانش - و روش‌شناسی هر کدام از رشته‌ها از این سنخ‌اند. ارتباط قسم سوم با منطق علوم انسانی، مجال دیگری را می‌طلبد؛ لذا در ادامه تنها به نسبت و مناسبات دو دسته نخست خواهیم پرداخت:

* مقصود از پیش‌نیاز، حوزه‌ای است که اجرا و پژوهش در یک زمینه، متوقف بر اتمام و تحقق کامل آن باشد.

** مراد از هم‌نیاز، حوزه‌ای است که به دلیل هم‌عنانی و موازات، هم‌پوشانی‌هایی با حوزه مورد بحث داشته و از این رو اجرای هم‌زمان آن دو هم‌افزایی دوسویه دارد.

*** حوزه پس‌نیاز، حوزه‌ای است که پس از اتمام حوزه تمحض مورد بحث، برای دستیابی به اهداف حوزه تمحض مورد بحث، اجرای آن لازم می‌نماید.



۱-۶. نسبت و مناسبات «منطق علوم انسانی» با علوم زیرساختی یا پیش نیاز

۱-۱-۶. منطق علوم انسانی و فلسفه مطلق

یکی از علومی که روش‌شناسی از آن تغذیه می‌کند، دانش فلسفه می‌باشد. مراد از فلسفه، هستی‌شناسی به معنای خاص - یعنی متافیزیک - است. هستی‌شناسی بالمعنی الاعم شامل هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و نظایر آن می‌شود. روش‌شناسی هر علمی به صورت مستقیم با فلسفه مضاف به آن علم ارتباط دارد و بخشی از کلان‌مسائل آن می‌باشد و فلسفه مضاف نیز مبتنی بر فلسفه مطلق می‌باشد. فلسفه مطلق، تأمین‌کننده مبانی هستی‌شناختی آن علم می‌باشد؛ بنابراین مهم‌ترین علمی که روش‌شناسی بر آن بنا می‌شود، فلسفه می‌باشد؛ زیرا از مبانی اصلی روش‌شناسی، مبانی هستی‌شناختی است. مبانی هستی‌شناختی بر دو دسته عام و خاص، تقسیم می‌شوند: مبانی عام، از دانش فلسفه مطلق و مبانی خاص، از فلسفه مضاف - فلسفه علم که روش‌شناسی نیز جزئی از کلان‌مسائل آن می‌باشد - به دست می‌آید؛ در نتیجه هیچ روش‌شناسی‌ای بی‌نیاز از فلسفه نیست؛ به عبارت دیگر مبانی فلسفی، چارچوبی

نظری- آگاهانه یا ناآگاهانه- ارائه می‌کند (ر.ک: کاظمی، ۱۳۷۴، ص ۳۵ / حقیقت، همان، ص ۴۱ / ویلیام تی بلوم، ۱۳۷۳، ص ۳۸-۴۰)؛ بنابراین منطق علوم انسانی به عنوان بخش یا شاخه‌ای از فلسفه علوم انسانی، بر فلسفه مطلق نیز استوار است و به حسب تنوع مکاتب فلسفی، روش‌شناسی‌های متفاوتی وجود دارد.

۲-۱-۶. منطق علوم انسانی و فلسفه‌های مضاف مرتبط

همان‌گونه که منطق علوم انسانی اسلامی بر فلسفه مطلق مبتنی است با فلسفه‌های مضاف- نظیر فلسفه علم، فلسفه علوم انسانی اسلامی، فلسفه ذهن، فلسفه معرفت، فلسفه دین- نیز در ارتباط است و از آنها تغذیه می‌کند. مراد از فلسفه مضاف، دانشی است که عهده‌دار مطالعه فرانگر - عقلانی - توصیف، تبیین، تنسیق و توصیه- درباره یک علم یا درباره امور یا حقایق می‌باشد (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹، ص ۳۸).

از جمله فلسفه‌های مضاف، «فلسفه علم» می‌باشد. فلسفه علم، شاخه‌ای از فلسفه و از سنخ فلسفه‌های مضاف به علوم و دانش درجه دوم، به شمار می‌رود که روش‌شناسی علم، یکی از محورهای اصلی آن به شمار می‌آید. افزون بر اینکه از لحاظ روش‌شناسی، فلسفه علم می‌تواند مبانی، اصول، قواعد، ابزارها و فنون مشترک را برای روش علوم به‌ویژه منطق علوم انسانی، تدارک ببیند. نسبت فلسفه علم با فلسفه علوم انسانی و منطق علوم انسانی، در حقیقت، همانند نسبت فلسفه مطلق و فلسفه مضاف می‌باشد؛ لذا فلسفه علم، پیش‌نیاز منطق علوم انسانی می‌باشد. منطق علوم انسانی با فلسفه دین نیز در ارتباط است. از مسائل فلسفه دین، رابطه دین و علم به‌ویژه علوم انسانی است. در این زمینه، مسائل مختلفی قابل طرح است که می‌توان در منطق علوم انسانی بهره گرفت؛ زیرا از مسائل فلسفه دین، بحث منبعیت دین برای علم به‌ویژه علوم انسانی است. با اثبات منبعیت دین برای علوم انسانی، روش‌شناسی آن نیز تابعی از این منبع معرفتی خواهد بود.

از دیگر فلسفه‌های مضاف که ارتباط مستقیم با منطق علوم انسانی دارد، فلسفه علوم انسانی است. فلسفه علوم انسانی درباره چیستی علوم انسانی، اعتبار علوم انسانی،

مبانی و منابع آن، روش‌شناسی، فرایند و تطور علوم انسانی بحث می‌کند؛ بنا بر این، رابطه فلسفه علوم انسانی با منطق علوم انسانی، از سنخ عام و خاص مطلق می‌باشد. یکی از رسالت‌های فلسفه علوم انسانی، بررسی نقادانه روش‌های علوم انسانی و تجویز روش مطلوب است؛ در نتیجه، روش‌شناسی علوم انسانی، شاخه‌ای از فلسفه علوم انسانی و از کلان‌مسائل آن می‌باشد که می‌توان از آن به فلسفه روش‌شناسی نیز تعبیر نمود؛ لذا روش‌شناسی علوم انسانی از فلسفه علوم انسانی تغذیه می‌کند؛ زیرا شناخت مبادی مؤثر بر منطق علوم انسانی بر عهده فلسفه علوم انسانی است (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۹۴، ص ۳۶-۳۷).

۳-۱-۶. رابطه منطق علوم انسانی اسلامی با فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی

منطق علوم انسانی با «فلسفه معرفت» و «معرفت‌شناسی» نیز در ارتباط است. «فلسفه معرفت» عبارت است از: «دانشی که معرفت را از هر دو جنبه وجودی و حکایت‌گری بررسی کرده و احکام و عوارض آن را شناسایی می‌کند» (همو، ۱۳۹۶، ص ۲۹-۳۰)؛ بر این اساس، فلسفه معرفت، سه ساحت چستی‌شناسی معرفت، هستی‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی را شامل می‌شود. با توجه به ابتدای معرفت‌شناسی بر دو ساحت دیگر- یعنی چستی‌شناسی و هستی‌شناسی معرفت- در این قسمت، تنها به رابطه منطق علوم انسانی با معرفت‌شناسی خواهیم پرداخت و نقش مبنایی و پیش‌نیاز بودن دو ساحت پیشین را مفروض می‌گیریم.

«معرفت‌شناسی» به مثابه دانشی زیرساختی و پیش‌نیاز، به مطالعه ماهیت، قلمرو و ابعاد گوناگون معرفت، امکان شناخت، ارزش شناخت، منابع شناخت، روش شناخت، ظرفیت و توانایی شناخت در انسان و... می‌پردازد (فعال، ۱۳۷۷، ص ۲۹). منطق علوم انسانی، ارتباط مستقیم با معرفت‌شناسی دارد؛ زیرا روش، چگونگی به‌کارگیری ابزار و منابع معرفت یا چگونگی کاربست قواعد ماده و صورت جهت استخراج معرفت است و روش‌شناسی نیز بررسی روش می‌باشد. کار معرفت‌شناسی بیان قواعد ماده و محتوای استدلال می‌باشد؛ بنابراین روش‌شناسی، نحوه استفاده و به‌کارگیری قواعد معرفت‌شناسی برای حصول معرفت را بیان می‌کند؛ لذا روش‌شناسی مبتنی بر اصول و

قواعد معرفت‌شناسی و متأخر از آن است (خسروپناه، ۱۳۹۴، ص ۳۶)؛ بنابراین معرفت‌شناسی، پیش‌نیاز بسیاری از علوم، از جمله منطق علوم انسانی است. منطق علوم انسانی از نظریه‌های معرفت‌شناختی، مبنا اخذ می‌کند؛ مثلاً نظریه‌های واقع‌گرایی معرفتی، مطابقت‌گرایی در صدق، مبنایگرایی در توجیه و... می‌توانند مبنایی برای منطق علوم انسانی باشند (حقیقت، همان، ص ۵۳)؛ بنا بر این، منطق علوم انسانی از جهات مختلف مبتنی بر معرفت‌شناسی است و از معرفت‌شناسی تغذیه می‌کند؛ مثلاً در زمینه منابع، معرفت‌شناسی تعیین می‌کند از کدام منبع و منابع باید بهره‌گرفت و روش‌شناسی نیز تابعی از موضوع و منابع معرفت است (ر.ک: شریفی، ۱۳۹۳، ص ۳۷۵ / همان، ۱۳۹۵، ص ۳۶ / چالمرز، ۱۳۷۹، ص ۷ / ایمان، ۱۳۹۲، ص ۴۶۵ / پارسا، ۱۳۹۲، ص ۴۹-۵۰).

۴-۱-۶. منطق علوم انسانی اسلامی و دانش منطق

علم منطق را به یک اعتبار می‌توان دانش روش نامید: روش راهبری فکر و اندیشه، روش درست‌اندیشیدن، روش درست‌تعریف‌کردن و روش درست‌استدلال‌آوردن. دانشی که قالب‌ها و ساختارهای اندیشه درست از نادرست را نمایان می‌کند (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۳۷). روش، چگونگی به‌کارگیری ابزار و منابع معرفت یا چگونگی کاربرد قواعد ماده و صورت جهت استخراج معرفت است. کار منطق صوری، اولاً و بالذات بیان قواعد صورت استدلال است؛ همان‌گونه که کار معرفت‌شناسی بیان قواعد ماده و محتوای استدلال می‌باشد. به این لحاظ، علم منطق صوری، می‌تواند نسبت به منطق علوم انسانی، روش‌شناسی عام و مشترک- روش‌شناسی تفکر- در صورت قضا یا باشد. البته با توجه به انواع دیگر منطق- نظیر منطق کلاسیک، ریاضی، فازی و بایایی- می‌توان دامنه آن را گسترش داد و هر کدام، بخشی از زوایای منطق و خلأهای موجود را پر کرده و به یاری منطق علوم انسانی بیایند. از این لحاظ، دانش منطق نیز پیش‌نیاز منطق علوم انسانی خواهد بود.

۵-۱-۶. منطق علوم انسانی و دانش‌های زبانی

منطق علوم انسانی با برخی دانش‌های زبانی نیز در ارتباط است. مراد از دانش‌های زبانی، اعم از «زبان‌شناسی»، «نشانه‌شناسی» و «فلسفه زبان» می‌باشد. البته نشانه‌شناسی،

از سنخ دانش‌های زبانی نیست؛ ولی بخشی از نشانه‌شناسی، ناظر به نشانه‌های زبانی است (ر.ک: قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۲۶-۳۶/ همان، ۱۳۹۰، ص ۲۲). دانش‌های زبانی، به یک معنا از سنخ علوم انسانی و به لحاظی از سنخ فلسفه و متافیزیک‌اند؛ از لحاظ موضوع، نوعی از علوم انسانی محسوب می‌شوند؛ زیرا همان‌گونه که موضوع علوم انسانی، کنش انسانی است، دانش‌های زبانی نیز هر یک به نحوی با «زبان» به مثابه بخشی از کنش انسانی در ارتباط‌اند. زبان به مثابه یک کنش انسانی، خود امری تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است و از این لحاظ می‌توان به مطالعه زبان به مثابه امری انسانی و اجتماعی پرداخت؛ لذا این علوم را از سنخ دانش تجربی می‌دانند؛ اما از جهتی که موضوع آن با رویکرد فرانکر- عقلانی، مورد مطالعه قرار می‌گیرد، به‌ویژه فلسفه زبان که نوعی فلسفه مضاف به امور، قلمداد می‌شود.

دانش‌های زبانی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود: دانش‌های ناظر به زبان خاص؛ و دانش‌های ناظر به زبان به مثابه یک پدیده عام بشری. دانش‌هایی نظیر صرف، نحو و لغت در زبان عربی، فارسی و... از سنخ نخست هستند؛ زیرا هر زبانی، اصول و قواعد صرفی، نحوی و لغوی خاصی دارد؛ از این رو این علوم همیشه ناظر به یک زبان خاص می‌باشند. دسته دوم تحت عنوان مطالعات زبانی عام از لحاظ روش‌شناختی، به دو دسته متمایز تقسیم می‌شوند (ر.ک: عبداللهی، ۱۳۹۳):

الف) علوم می‌تواند که زبان را موضوعی علمی می‌دانند و آن را به لحاظ تاریخی و به روش تجربی مطالعه می‌کنند؛ مثل «زبان‌شناسی» که به توصیف و تحلیل ساختارهای واج‌شناختی، نحو‌شناختی و معناشناختی زبان‌های طبیعی به روش علمی می‌پردازد (سرل، ۱۳۸۵، ص ۱۸-۲۱)؛

ب) علوم می‌تواند که زبان را موضوعی فلسفی قلمداد می‌کنند و به روش عقلی به مطالعه آن می‌پردازند- همانند فلسفه زبان.

افزون بر این دو دسته، نشانه‌شناسی را نیز می‌توان مرتبط با دانش‌های زبانی دانست. نشانه‌شناسی دارای گستره عام‌تری است و نسبت آن به زبان‌شناسی، عام مطلق

بوده و زبان‌شناسی، جزئی از نشانه‌شناسی محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، اگرچه زبان زیرمجموعه نشانه‌هاست و از این جهت زبان‌شناسی نیز بخشی از نشانه‌شناسی به شمار می‌رود، اما از جهت تاریخی، نشانه‌شناسی پس از زبان‌شناسی و در دل آن بوجود آمد (ر.ک: معموری، ۱۳۸۶، ص ۶۱-۱۷۶). این علوم در حوزه منابع زبانی، نشانه‌ای و نظایر آن، نقش پیش‌نیاز را برای منطق علوم انسانی دارند.

۶-۱-۶. منطق علوم انسانی اسلامی و منطق فهم دین

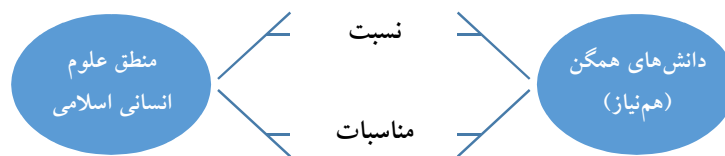
منطق فهم دین به مثابه دانش روش‌گانی، به مبانی، روش، ضوابط و قواعد فهم دین می‌پردازد. تعیین روش و ابزارها در حوزه فهم دین، به نوع مسائل، محتوا و منابع معرفتی آن، بستگی دارد که با توجه به محتوا و منابع معرفتی دین، روش فهم آن را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم نمود: یک بخش، ناظر به روش و قواعد مشترک-فارغ از نوع معارف و منابع معرفتی- می‌باشد. در این بخش، مسائلی نظیر مبانی فهم دین، منابع فهم دین، قواعد و ضوابط عام و... مورد بحث قرار می‌گیرد؛ بخش دیگر، روش‌های اختصاصی هر حوزه معرفتی دین یا منابع دینی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. روش‌های اختصاصی نیز به دو دسته کلی، طبقه‌بندی می‌شود: روش ناظر به منابع معرفتی دین؛ و روش ناظر به محتوای دین. در منابع معرفتی دین، روش‌هایی نظیر روش فهم قرآن و روش فهم حدیث، مورد بحث قرار می‌گیرد. روش‌شناسی اختصاصی ناظر به محتوا، حوزه‌هایی نظیر روش‌شناسی عقاید، روش‌شناسی اخلاق، روش‌شناسی احکام و... طرح می‌شود که در هر کدام مبانی، قواعد و ضوابط اختصاصی همان حوزه طرح خواهد شد (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹، ص ۶۴-۷۰).

بخشی از مباحث روش‌شناختی در حوزه فهم دین، به روش و قواعد مشترک-فارغ از نوع معارف و منابع معرفتی- می‌پردازد که از آن به کلیات منطق فهم دین- روش‌گان عام و مشترک- نیز تعبیر می‌کنیم (ر.ک: همان، ص ۸۶). این ساحت از منطق فهم دین، به مثابه منطق فقه بمعنی الاعم، نسبت به دیگر حوزه‌های منطق فهم دین، نقش زیربنایی و پیش‌نیازی نیز دارد. منطق علوم انسانی به نوبه خود بخشی از منطق

علم دینی، با کلیات منطق فهم دین در ارتباط است و به نوعی، مبتنی بر منطق فهم دین بوده و منطق فهم دین نیز پیش‌نیاز آن به شمار خواهد آمد؛ به تعبیر دیگر، هر چند منطق فهم دین و منطق علوم انسانی از لحاظ اینکه هر دو، از سنخ علوم روش‌گانی و آلی‌اند، اما منطق فهم دین، هم‌تراز و هم‌عرض منطق علوم انسانی نیست؛ بلکه به نوعی، پیش‌نیاز منطق علوم انسانی محسوب می‌شود؛ زیرا دین یکی از منابع معرفتی علوم انسانی اسلامی محسوب می‌شود و منطق علوم انسانی، جهت بهره‌گیری از این منبع غنی، نیازمند اصول و قواعد مختلفی است که کلیات منطق فهم دین، بخشی از آن اصول و قواعد روشی را تأمین می‌کند؛ از این‌رو منطق علوم انسانی، همواره دست‌نیاز به سوی منطق فهم دین دراز خواهد کرد. از این منظر، منطق علوم انسانی هم از زیرشاخه‌های منطق فهم دین است و هم از کلان‌مسائل فلسفه علوم انسانی می‌باشد؛ از این‌رو در عین تعامل با منطق فهم دین، تفاوت‌هایی نیز با آن نیز دارد و این تعامل و رابطه‌ها از سنخ رابطه عام و خاص من‌وجه می‌باشد.

۲-۶. نسبت و مناسبات منطق علوم انسانی با علوم همگن و هم‌تراز (هم‌نیاز)

مراد از دانش‌ها و علوم همگن و هم‌سنخ، دانش‌هایی‌اند که همانند منطق علوم انسانی از سنخ روش‌اند. این دانش‌ها عبارت‌اند از: روش علوم طبیعی، روش علوم انسانی موجود، هرمنوتیک و نظایر آن. این علوم، همانند منطق علوم انسانی، از سنخ دانش‌های آلی و روشی محسوب می‌شوند.



۱-۲-۶. منطق علوم انسانی و روش‌های موجود علوم انسانی

امروزه مکاتب مختلف روش‌شناختی در حوزه علوم انسانی شکل گرفته که این مکاتب در سه پارادایم پوزیتیویستی، تفسیری (هرمنوتیکی) و انتقادی قابل دسته‌بندی‌اند.

روش‌شناسی علوم انسانی موجود (غربی)، با حاکمیت نگرش ماتریالیستی و طبیعت‌گرایی و در ذیل فلسفه خاص خودش قرار دارد. عمده تفاوت منطقی علوم انسانی اسلامی با روش‌های موجود، در سطح فلسفه، پارادایم و مبانی نظری است و این عامل تفاوت هویتی روش علوم انسانی اسلامی با پارادایم‌های روش‌شناختی موجود می‌باشد؛ از این رو در این سطح نمی‌توان از روش‌های موجود بهره گرفت. البته این به معنای تفاوت ماهوی بین روش علوم انسانی اسلامی با روش‌های علوم انسانی سکولار نیست؛ بلکه از لحاظ هویتی، تفاوت دارند؛ لذا در سطوح پایین‌تر - مانند سطح ابزارها و فنون پژوهش - امکان تعامل وجود دارد.

۲-۲-۶. منطق علوم انسانی و روش‌شناسی علوم طبیعی

علوم انسانی هم از لحاظ موضوع و هم از نظر منابع و ادله با علوم طبیعی تفاوت اساسی دارد؛ در نتیجه روش‌شناسی آن دو در عین برخی اشتراکات، دارای تفاوت‌های عمده می‌باشد. موضوع علوم انسانی، کنش‌های انسانی و مبادی آن است و این مسئله هم تحت رابطه علی (تکوینی) قرار دارد و هم تحت روابط اعتباری. از ویژگی‌های موضوع علوم انسانی، اختیاری بودن، آگاهانه بودن، هدفمندی و نیت‌مندی است؛ از این رو تحت نظم و ضابطه علل طبیعی صرف قرار نمی‌گیرد و رفتارهایش قابل پیش‌بینی مکانیکی و ضابطه‌مندی طبیعی نیست؛ لذا در علوم انسانی همان‌گونه که نیازمند تبیین علی - معلولی هستیم، نیازمند فهم و تفسیر اعتباریات نیز می‌باشیم؛ در حالی که در علوم طبیعی با اشیایی سروکار داریم که اختیار ندارند و تحت تأثیر جبر علی عمل می‌کنند و در نتیجه ماهیت دو روش، در عین اشتراکات، دارای نقاط افتراق نیز می‌باشد. نکته دیگر اینکه، قضایای علوم طبیعی صرفاً از سنخ قضایای حقیقی و توصیفی‌اند، اما علوم انسانی علاوه بر گزاره‌های توصیفی، حاوی گزاره‌های توصیه‌ای و تجویزی نیز می‌باشد. روش علوم تجربی، بیشتر کمی است؛ در حالی که روش علوم انسانی، بیشتر، از سنخ کیفی و معنایابی خواهد بود.

۳-۲-۶. منطق علوم انسانی و علم هرمنوتیک

دانش «هرمنوتیک» به لحاظ ماهوی - تاریخی به دو قسم کلاسیک رمانتیک و فلسفی

تقسیم شده است. هرمنوتیک کلاسیک یا سنتی، ماهیتی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دارد که از آن به هرمنوتیک روشی نیز اطلاق می‌شود. هرمنوتیک روشی، بیشترین ارتباط را با منطق علوم انسانی دارد. هرمنوتیک روشی، خود به دو دسته کلی قابل تقسیم است: هرمنوتیک روشی به مثابه روش فهم و تفسیر متن؛ هرمنوتیک روشی به مثابه روش فهم و تفسیر کنش انسانی. وجه اشتراک این دو، در درک و فهم معنا در برابر تبیین طبیعی است (Palmer, 1969, pp.4-12/ Rutledge, 1998, p.3501/ Inwood, 2005, pp.367-370/ Lacey, 1996, p.135).

هرمنوتیک به مثابه نظریه فهم متن - اصول و قواعد تفسیر متن و کشف پیام آن - مبتنی بر دیدگاه *شلایر ماخر* می‌باشد. این معنا از هرمنوتیک با منطق علوم انسانی در ارتباط است. رابطه هرمنوتیک روشی - به‌ویژه رویکرد شلایرماخری - با منطق علوم انسانی، عام و خاص من‌وجه است. نقاط اشتراک آن در روش و روش‌شناسی است و هر دو از سنخ روش‌شناسی‌اند و در حوزه فهم متن، تلاقی دارند؛ زیرا بخشی از منابع علوم انسانی - نظیر کتاب و سنت - از سنخ متن‌اند، با این تفاوت که اولاً هرمنوتیک به مثابه روش فهم و تفسیر متن، متن‌محور بوده و تنها با منابع متنی - نظیر منابع مکتوب یا ملفوظ - سروکار دارد؛ در حالی که منطق علوم انسانی، از دیگر منابع معرفتی - نظیر عقل، فطرت و جامعه شامل طبیعت کنش فردی یا اجتماعی - نیز بهره می‌گیرد؛ ثانیاً هرمنوتیک شلایرماخری بیشتر ناظر به هرمنوتیک عام است و اختصاصی به کتاب مقدس ندارد؛ در حالی که منبع متنی منطق علوم انسانی، تنها در کتاب و سنت خلاصه می‌شود و سایر منابع متنی نظیر منابع حقوقی، تاریخی، ادبی و نظایر برای علوم انسانی، از منابع معرفتی محسوب نمی‌شوند، بلکه خود از مسائل علوم انسانی‌اند (see: Palmer, 1969, p.33).

تفاوت دیگر اینکه هر چند می‌توان از اصول و قواعد هرمنوتیکی جهت فهم کتاب و سنت به مثابه یکی از منابع معرفتی علوم انسانی بهره برد، اما این به معنای تشابه و همسانی آن دو نیست؛ زیرا در مراجعه به منابع قرآنی و حدیثی، شرایط، ضوابط، مبانی و معیارهای مختلفی برای کشف مراد شارع وجود دارد که در هرمنوتیک روشی، از آنها

خبری نیست؛ مثلاً قرآن در طرح مسائل و احکام و نیازهای فردی و اجتماعی مردم، صرفاً از شیوه عرفی و عقلایی پیروی نکرده است؛ لذا نباید در فهم و درک مقاصد خداوند تنها از اسلوب و متد عقلا سود برد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸۶)؛ به عبارت دیگر، مراجعه به قرآن و حدیث و فهم گزاره‌های آن مانند سایر متون بشری نیست و نمی‌توان اصول و قواعد واحدی برای فهم تمام متون وحیانی و غیروحیانی عرضه داشت (ر.ک: بهرامی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲-۲۹۹). البته هرمنوتیک روشی از لحاظ پارادایم، مبانی و مفروضات نیز با منطق علوم انسانی تفاوت اساسی دارد که در اینجا از طرح آن، صرف‌نظر می‌شود.

دومین کارکرد هرمنوتیک روشی، فهم و تفسیر کنش انسانی است. این معنا از هرمنوتیک، با توجه به اینکه خود از سنخ روش‌شناسی علوم انسانی است، در ماهیت با منطق علوم انسانی، تفاوتی ندارد؛ به عبارت دیگر، هر دو از سنخ روش‌شناسی علوم انسانی‌اند؛ هر دو به دنبال شناخت کنش‌های انسانی‌اند. اما اختلاف آنها در امور دیگری - نظیر پارادایم، مبانی، مفروضات، منابع و ابزارها - می‌باشد. هرمنوتیک روشی دینامی، در فضای پارادایم تفهیمی و تفسیری است که مبانی مختلفی دارد که از جمله آن می‌توان به «ذهنیت‌گرایی» به مثابه مبنا، هستی‌شناختی‌اش اشاره نمود و این مبنا، در حقیقت، انکار عینیت رخداد‌های اجتماعی است که مستلزم نوعی نسبت‌گرایی معرفتی و ارزشی است.

یکی از شاخه‌های هرمنوتیک، هرمنوتیک فلسفی است. هرمنوتیک فلسفی در برابر هرمنوتیک روش‌شناختی شکل گرفت. طرفداران هرمنوتیک فلسفی از اساس، با مسئله روش و روش‌شناسی مخالفت می‌ورزند و هرمنوتیک را امری غیرروشی می‌دانند. در این نوع هرمنوتیک به جای طرح مسئله چگونگی فهم (روش‌شناسی فهم)، به مسئله چیستی و ماهیت فهم و همچنین امکان آن پرداخته می‌شود. هرچند هرمنوتیک فلسفی ماهیتی وجودی دارد، اما با توجه به اصول و مبانی آن در حوزه فهم متن، متن‌محور و مفسر‌محور است. با توجه به ماهیت هرمنوتیک فلسفی، تفاوت و اختلاف ماهوی با

منطق علوم انسانی دارد؛ زیرا مسئله هرمنوتیک فلسفی، فراتر از مفهوم روش و روش‌شناسی است (Gadamer, 1994, p.xxviii)؛ به عبارتی مسئله آن، اساساً مسئله روش - اعم از روش فهم متون یا روش علوم انسانی - نیست. هرمنوتیک فلسفی در حوزه علوم انسانی، از سنخ روش و روش‌شناسی نیست و از این منظر با منطق علوم انسانی، فاصله زیادی دارد. هرمنوتیک فلسفی و منطق علوم انسانی از لحاظ مبانی و مفروضات، تفاوت زیادی با یکدیگر دارند. منطق علوم انسانی با هرمنوتیک فلسفی در چند مبنا - از جمله مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و نظایر آن - در تعارض‌اند.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر ضمن ارائه نما و نقشه کلی از «منطق علوم انسانی اسلامی»، به مثابه «دستگاه روش‌گانی»، به ارکان و عناصر آن، پرداخت. محورها و ارکان مهم «منطق علوم انسانی» عبارت‌اند از: هویت معرفتی منطق علوم انسانی، امکان، موضوع و ساختار معرفتی، اهمیت و ضرورت، غایت، پیش‌نیازها، هم‌نیازها و پس‌نیازهای آن. «منطق علوم انسانی» به لحاظ هویت معرفتی، از سنخ فلسفه مضاف به علوم و ذیل فلسفه علوم انسانی نظریه‌ای بینارشته‌ای و فرارشته‌ای می‌باشد. «منطق علوم انسانی» هر دو سطح مشترک و اختصاصی، امکان‌پذیر است. موضوع آن، روش علوم انسانی است و از لحاظ ساختار معرفتی، از پارادایم، مبادی و مبانی مطلوب، به نظریه روش می‌رسد و همراه با نقد و بررسی روش‌های موجود - بر اساس مبانی مطلوب - و در نهایت به منطق مطلوب می‌رسد. علوم و حوزه‌های معرفتی مرتبط در سه سطح پیش‌نیازها، هم‌نیازها و پس‌نیاز بررسی شد. پیش‌نیازهای «منطق علوم انسانی»، عبارت‌اند از: فلسفه مطلق، معرفت‌شناسی، منطق، فلسفه‌های مضاف و نظایر آن. هم‌نیازها نیز شامل علوم هموند و روشی، نظیر روش‌شناسی علوم طبیعی، هرمنوتیک روشی، روش‌شناسی‌های موجود در حوزه علوم انسانی؛ و درنهایت، دو دسته دانش نیز محصول و پس‌نیاز منطق علوم انسانی‌اند و این علوم عبارت‌اند از رشته‌های علوم انسانی و روش‌شناسی آنها.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ البرهان؛ قاهرة: المطبعة الاميرية بالقاهرة، ۱۳۷۵ق.
۲. _____؛ الشفاء (المنطق)؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۳. ایمان، محمدتقی، احمد کلاته ساداتی؛ روش‌شناسی علوم اسلامی نزد اندیشمندان مسلمان (ارائه مدل روش‌شناختی از علم اسلامی)؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
۴. بستان، حسین و دیگران؛ گامی به سوی علم دینی: ساختار علم تجربی و امکان علم دینی؛ ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۵. بستان، حسین؛ گامی به سوی علم دینی: روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی؛ ج ۲، چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
۶. بلوم، ویلیام تی؛ نظریه‌های نظام سیاسی؛ ترجمه احمد تدین، ج ۱، تهران: آران، ۱۳۷۳.
۷. بوئزه، ماریور و روبن آردیلا؛ فلسفه روان‌شناسی و نقد آن؛ ترجمه محمدجواد زارعان و همکاران، تلخیص، نقد و اضافات محمدجواد زارعان، رحیم نارویی نصرتی، زیر نظر سیدمحمد غروی؛ چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.
۸. بهرامی، محمد؛ «نگرشی تطبیقی به دانش تفسیر و هرمنوتیک شلایرماخر»؛ پژوهش‌های قرآنی، ش ۲۹-۳۰، ویژه‌نامه علامه طبرسی، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۷۲-۲۹۹.
۹. پارسانیا، حمید؛ جهان‌های اجتماعی؛ چ ۲، قم: کتاب فردا، ۱۳۹۲.
۱۰. _____؛ «مصاحبه با حمید پارسانیا»؛ مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی؛ قم: نشر فجر ولایت، ۱۳۹۰.

۱۱. —؛ «روش‌شناسی و اندیشه سیاسی»؛ فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۳، ص ۷-۱۶.
۱۲. پالمر، ریچارد؛ علم هرمنوتیک؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ چ ۱، تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
۱۳. چالمرز، آلن. اف؛ چستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی؛ ترجمه سعید زیباکلام؛ چ ۲، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۹.
۱۴. حقیقت، سیدصادق؛ روش‌شناسی علوم سیاسی؛ چ ۱، قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۵.
۱۵. خسروپناه، عبدالحسین؛ روش‌شناسی علوم اجتماعی؛ چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۴.
۱۶. —؛ فلسفه شناخت؛ تحقیق و تدوین حسن پناهی آزاد؛ چ ۱، قم: دفتر نشر معارف با همکاری مؤسسه حکمت نوین اسلامی، ۱۳۹۶.
۱۷. رشاد، علی‌اکبر؛ «منطق فهم قرآن»، قبسات، ش ۱۸، زمستان ۱۳۷۹، ص ۳۶-۴۱.
۱۸. —؛ منطق فهم دین (دیباچه‌واره‌ای بر روش‌شناسی اکتشاف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی)؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۹. ساروخانی، باقر؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲۰. سرل، جان آر؛ افعال گفتاری؛ ترجمه محمدعلی عبداللهی؛ چ ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۲۱. سروش، عبدالکریم؛ «اسلام و علوم اجتماعی، نقدی بر دینی کردن علوم» در: سیدحمیدرضا حسنی، مهدی علی‌پور و سیدمحمدتقی موحد ابطحی (تدوین و تعلیقات)؛ علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه،

- ۱۳۸۵.
۲۲. شریفی، احمدحسین؛ روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی؛ چ ۱، تهران: انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۹۵.
۲۳. ———؛ مبانی علوم انسانی اسلامی؛ چ ۱، تهران: انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۹۳.
۲۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۵. جوار شکیان، عباس؛ «مبانی نظری روش‌های تحقیق در علوم انسانی»؛ مصباح، شماره صفر، زمستان ۱۳۷۰، ص ۱-۱۳.
۲۶. عبداللهی، مهدی؛ «فلسفه زبان»؛ سایت پژوهه (<http://pajoohe.ir>)؛ ۱۳۹۳/۸/۲۴.
۲۷. فعالی، محمدتقی؛ در آمدی بر معرفت‌شناسی معاصر و دینی؛ چ ۱، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۸. قائمی‌نیا، علیرضا؛ معناشناسی شناختی قرآن؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۹. ———؛ بیولوژی نص؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
۳۰. کاظمی، سیدعلی‌اصغر؛ روش و پیش در سیاست؛ تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۴.
۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۳۲. معموری، علی؛ «دانش زبان شناسی و کاربردهای آن در مطالعات قرآنی»؛ قرآن و علم، ش ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، ص ۱۶۱-۱۷۶.
۳۳. ملکیان، مصطفی؛ «روش‌شناسی در علوم سیاسی»؛ فصلنامه علوم سیاسی، ش ۴، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۳۳-۳۵۲.

۳۴. هادوی تهرانی، مهدی؛ **گنجینه خرد**: بررسی تحلیلی منطق در مهد تمدن اسلامی؛ ج ۱، تهران: الزهراء، ۱۳۶۹.

35. Borchert, Donald.M; "Methodology"; in **Encyclopedia of Philosophy**; Second Edition, Thomson Gale, a part of the Thomson Corporation, 2006.
36. Craig, Edward; "Hermeneutics"; in **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, ed. Edward Craig; Version 1.0, London and New York: Routledge, 1998.
37. Gadamer, Hans-Georg; "the Historicity of Understanding"; in **Hermeneutics Readers**; New York: The Continuum International Publishing, 1986.
38. ———; **Truth and Method**; Trans. Joel Weinsheimer and Donald G. Marshal; Second Revisd Edition, New York: Continuum Publishing Group, 1994.
39. Inwood, Michael; "Hermeneutics"; in **the shorter Routledge encyclopedia of philosophy**, ed. Edward Craig; New York: Taylor & Francis e-Library, 2005.
40. Lacey, A.R.; **A Dictionary of Philosophy**; Third edition, London: Routledge, 1996.
41. Palmer, Richard E.; **Hermeneutics: Interpretation Theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, and Gadamer**; Evanston: Northwestern University press, 1969.
42. Rosenberg, Alex; **A philosophy of science: a contemporary introduction**; second edition, Routledge, New York: Madison Ave, 2005.

